



جستاری در چیستی اسلامیت هنر و معماری ایران*

که مبین موقعیت جغرافیایی خاصی است، نیز متصف می شوند. در این گونه موارد نام جغرافیایی خاص، مبانی نظری، فرهنگی و جهان بینی مشخصی را به ذهن متبادر می سازند. افزون بر آن برخی محدوده های جغرافیایی به دلیل شرایط خاص و متفاوت اقلیمی، محیطی و تاریخی می توانند به عنوان تفسیری محلی از یک موضوع جلوه گری کنند. برای نمونه سخن گفتن از معماری ایرانی، علاوه بر آن که حاکی از تفکر، جهان بینی و اعتقاداتی است که قبل یا بعد از اسلام بر شکل گیری معماری ایرانی مؤثر بوده اند، بیانگر تفسیر مکانی اصول آن تفکر، جهان بینی و اعتقاداتی است که پاسخگوی نیازها و شرایط اقلیمی و محیطی نیز بوده اند.

در برخی موضوعها و پدیدهها به ویژه آنچه مورد نظر مقاله است، قبل از ورود به بحث اصلی باید تأثیر و بالاتر از آن، لزوم و اجبار تأثیر جهان بینی بر آنها اثبات شود. برای مثال قبل از بحث صحت و سقم یا ویژگیهای تعبیر معماری یا هنر اسلامی باید به این موضوع پرداخته شود که آیا معماری و هنر متأثر از جهان بینی و فرهنگاند یا اینکه مستقل از آنها می توانند به وجود آیند. اگر چنین باشد باید دید آیا دارای پیامی بوده و بر حیات و روش زیست انسان تأثیر دارند یا خیر؟

کلید واژه ها: معماری، هنر، ایران، اسلام، هنر اسلامی، معماری اسلامی، جهان بینی، فرهنگ

مقدمه

برای تبیین مفهوم و مختصات «معماری»، «شهر» یا «محیط زندگی» از نظر اسلام، مراتب مختلفی قابل شناسایی اند: - اولین مرتبه، توجه به آیات قرآن کریم است که با عنایت به جاودانگی، جامعیت و جهانی بودنش پیش از آنکه به کالبد، شکل و ظاهر اشاره نماید، همچون سایر موارد به «جان» و «روح» موضوع

چکیده

اتصاف بسیاری از موضوعها و پدیدهها به صفتی که حاکی از تأثیر جهان بینی و باورها و تفکری خاص بر پیدایش آنها باشد، مثل صفت «اسلامی» برای ساخته های مسلمانان ممالک مختلف همواره محل بحث و حتی جدل بوده و نظرات موافق و مخالفی را نیز به دنبال داشته است. این اختلاف و تنوع آراء به ویژه در مقولههایی چون هنر، معماری، شهرسازی، صنعت، علوم و موضوعهایی از این قبیل، بیشتر مشاهده می شود.

در این زمینه به اجمال می توان گفت که اگر پدیده یا موضوعی خاص و منحصر به جهان بینی، دین، اقلیم، تمدن، یا مکتب یگانه ای بوده و در سایر (جهان بینیها، ادیان، اقلیم، تمدن ها، و مکاتب) موارد مشابه، سابقه و موضوعیت نداشته باشد، اغلب انتساب و اتصاف پدیده یا موضوع به جهان بینی، دین، اقلیم، تمدن، و مکتبی که منشأ و سرچشمه ای آن است، نیاز نمی باشد. برای مثال، اگر چه مراسم حج یا کعبه، خاص دین اسلام است اما سخن گفتن از حج اسلامی یا کعبه اسلامی امری متداول نبوده و اساساً ضرورتی به آن نیست، زیرا اینها اسم خاص بوده و اسلامیت خویش را در خود مستتر دارند. در حالی که می توان از عبادت اسلامی، زیارت اسلامی و ازدواج اسلامی سخن گفت، زیرا عبادت، زیارت و ازدواج در سایر ادیان و تمدن ها و مکاتب و مذاهب نیز وجود دارند که برای روشن شدن وجه تمایزشان باید به دینی که مختصات آنها را تعیین می نماید، اشاره نمود.

واقعیت این است که اگر موضوع یا پدیده ای در همه ی جوامع و تمدن ها و ادیان و اقلیم وجود داشته و شکل گیری آن نیز به نحوی متأثر از جهان بینی و تفکر آنها باشد، می توان آن موضوع یا پدیده را در هر جامعه ای به صفتی متصف نمود که بیانگر تفکر و جهان بینی آن جامعه یا تمدن باشد. بسیاری از موضوعها و پدیدهها به صفتی

می‌پردازد. در توصیف مکه آن را شهر «امن» می‌نامد، که اساساً این دعای ابراهیم (ع) است که می‌خواهد مکه شهر «امنی» باشد با دور بودن از «بت پرستی». در جای جای دیگر قرآن مجید نیز به صفات شهری مناسب زیست اشاره می‌شود که اکثراً بار معنوی دارند. به این ترتیب سعی در استخراج الگوی فیزیکی و مادی واحدی برای ساختمان و شهر برای همه زمان‌ها و مکان‌ها از قرآن بی‌فایده است.

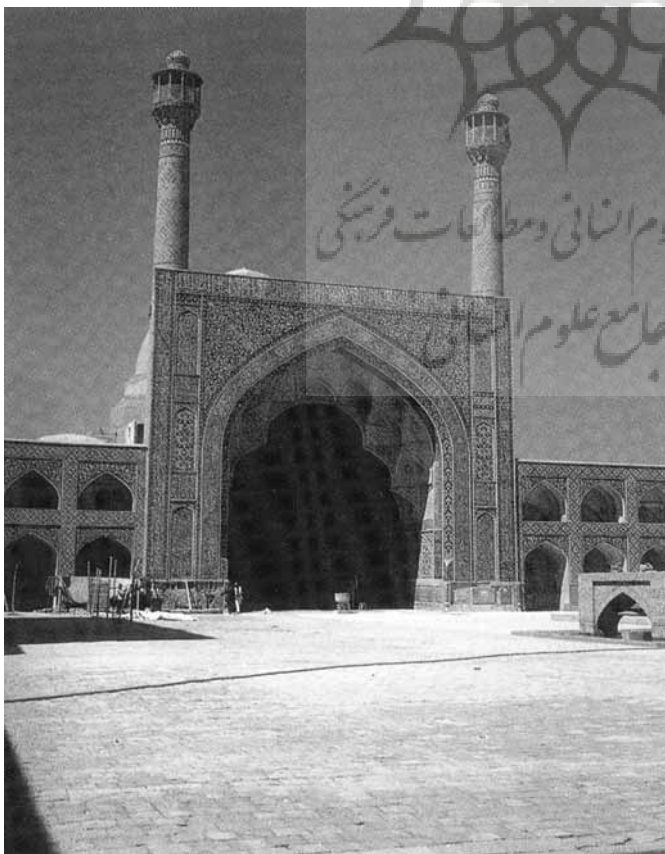
- پیامبر عظیم الشان اسلام (ص) با ورود به یثرب، تغییر نام آن شهر به نام «مدینه النبی» را می‌پذیرد. شاید این اولین باری است که صفتی مترادف با «اسلامی» بودن به شهری اطلاق می‌شود چرا که، پیامبر (ص) خود، نماد اسلام و اسوه‌ی حسنه‌ی مسلمانان است. شاید اشکال گرفته شود که به صرف تغییر نام شهری، آن شهر، اسلامی نمی‌شود. در پاسخ باید گفت اتفاقاً در اینجا پیامبر (ص) اولین عمل کالبدی یعنی تعیین مکان و ساخت مسجد را انجام می‌دهد که به تصدیق اکثریت قریب به اتفاق محققان الگوی شهرها و مساجد بعدی است. ضمن آنکه بین اهل شهر (مهاجران و انصار) عقد اخوت می‌بندد، یعنی شهر فقط کالبد نیست و اهل آن نیز باید مد نظر قرار گیرند. در طول مدت اقامت در مدینه نیز دستورات و مقرراتی همچون قاعده لاضرر مطرح و روابط انسان‌ها با یکدیگر و محیط‌های طبیعی و محیط مصنوع تنظیم می‌شود. پیامبر (ص) به هنگام فتح مکه نیز، ضمن برچیدن و شکستن بت‌ها سراسر مکه (حتی خانه ابوسفیان) را مکان امن اعلام می‌فرماید.

علی بن ابیطالب (ع) نیز بنا به مورد در زمینه‌های مختلف مرتبط با شهر، محیط زندگی و ساختمان نکات مناسب و لازم را به یاران و اصحاب خویش متذکر می‌گردد که اوج آن در فرمان امام (ع) به مالک اشتر مشاهده می‌شود؛ آنجا که می‌فرماید: «این فرمانی است از بنده‌ی خدا، علی امیر المؤمنین به مالک بن الحارث الاثتر، در پیمانی که با او می‌نهد، هنگامی که او را فرمانروایی مصر داد تا خراج آنجا را گردآوری و با دشمنانش پیکار کند و کار مردمش را به صلاح آورد و شهرهایش را آباد سازد» (نهج البلاغه، نامه ۵۳، ص ۷۱۹). در عین توجه به آبادانی، امام (ع) به جنبه‌های معنوی توجه دارند و می‌فرمایند: «مهربانی به رعیت و دوست داشتن آنها و لطف در حق ایشان را شعار دل خود ساز. چونان حیوانی درنده مباش که خوردنشان را غنیمت شمری، زیرا آنان دو گروهند یا هم‌کیشان تو هستند یا همانندان تو در آفرینش» (نهج البلاغه، نامه ۵۳، ص ۷۲۱). مضافاً اینکه ایشان آبادانی زمین را مهم‌تر از اخذ خراج دانسته و می‌فرمایند: «ولی باید بیش از تحصیل خراج در اندیشه‌ی زمین باشیم، زیرا خراج حاصل نشود، مگر به آبادانی زمین و هر که خراج را نهد و زمین را آباد نسازد، شهرها و مردم را هلاک کرده است و کارش استقامت نیابد، مگر اندکی» (نهج البلاغه، نامه ۵۳، ص ۲۷-۲۲۵) زیرا «چون بلاد آباد گردد، هر چه بر عهده‌ی مردمش نهی، انجام دهند که ویرانی زمین را تنگدستی

مردم آن سبب شود و مردم زمانی تنگدست گردند که همت والیان، همه گرد آوردن مال بوده و به ماندن خود بر سر کار اطمینان نداشته باشند و از آنچه مایه عبرت است، سود بر نگیرند» (نهج البلاغه، نامه ۵۳، ص ۷۲۷).

امام زین العابدین (ع) در دعای خویش برای مرزداران، به روشنی به مرزهای مسلمانان اشاره می‌فرماید (صحیفه سجادیه، دعای ۲۷ فراز ۱ ص ۱۸۰) و در فراز هفتم همین دعا، استواری شهرهای مسلمانان را از خداوند مسألت می‌فرماید (صحیفه، دعای ۲۷ فراز ۷ ص ۱۸۳). حکما و فلاسفه‌ی مسلمان نیز جسته و گریخته و حتی در موردی به دقت و تفصیل توسط فارابی مدینه‌ی فاضله‌ای را توصیف و تشریح می‌کنند که مختصات آن بی‌گمان از متون اسلامی اخذ یا تفسیر شده است.

این نکته نیز گفتنی است که تفکر اسلامی در بدو امر و در بطن خود نیازی به اتصاف فرآورده‌های پیروان خویش به صفت اسلامی نمی‌بیند، زیرا از طرفی دین حق و تفکر صحیحی جز اسلام وجود ندارد: «ما کان ابراهیم یهودیا و لانصرانیا و لکن کان حنیفا مسلما و ما کان من المشرکین: ابراهیم به آیین یهود و نصارا نبود و لیکن به دین حنیف توحید و اسلام بود و هرگز از آنان که به خدا شرک آرند نبود» (آل عمران: ۶۷). و «و من یتبع غیرا لاسلام دینا فلن یقبل منه و هو فی الاخره من الخاسرین: هر کس دینی غیر از اسلام اختیار کند هرگز از وی پذیرفته نیست و چنین کسی در آخرت از زیانکاران است» (آل عمران: ۸۵). و از طرف دیگر در مورد هیچ‌یک از علوم و هنرها (حتی آنها که خاص خودش بودند) صفت اسلامی را به کار نبرده است. اما



کسانی که در خارج از جامعه‌ی اسلامی می‌زیسته‌اند با مشاهده‌ی تفاوت دانش‌ها، علوم، هنرها و روش‌های زیست، لباس و غذا، اقتصاد، سیاست خویش با آنچه در جوامع اسلامی وجود داشته، این تفاوت‌ها را ناشی از تفکر، دین و جهان‌بینی و فرهنگ دانسته و در نتیجه، صفت اسلامی بر آنها نهادند. البته این بحث که موضوع‌هایی از سوی بیگانگان - که خود، آگاهی جامعی به مبانی اسلامی نداشته‌اند - به صفت اسلامی متصف شده‌اند، تا چه حد مقرون به صحت و صلاح است در اینجا مورد نظر نیست. با این حال، سعی آن است تا با اشاره به برخی موضوع‌ها در این زمینه فتح بابی تقدیم شود.

اگر چه اتصاف برخی مباحث نظری و عملی و پدیده‌های حاصل از فعالیت‌های انسانی، اعم از ذهنی یا عملی، از جمله هنر، ساختمان و شهر به صفت اسلامی مورد انکار، یا دست‌کم تشکیک برخی افراد و گروه‌ها است. اما به نظر می‌رسد منظور بررسی و اظهار نظر در باب انکار و تشکیک در وجود و امکان ظهور و بروز وجه اسلامی این آثار نیازی به بحث‌های پیچیده ندارد، بلکه با مراجعه به متون اسلامی می‌توان به رفع این شبهه نائل آمد. از آنجایی که ابنیه و عمارات جزئی مهم از کالبد تشکیل دهنده‌ی شهر هستند با تأیید امکان وجود «شهر اسلامی» اثبات امکان وجود «معماری اسلامی» و «هنر اسلامی» نیز تحصیل خواهد شد. بنابراین، بررسی‌ها، بیشتر بر مطالعاتی در مورد شهر متمرکز خواهد بود.

تأثیر متقابل معماری و هنر با جهان‌بینی و فرهنگ

قبل از شروع بحث در زمینه‌ی بیان نظرات اسلام موضوع عام‌تری را باید مطرح کرد. این موضوع عبارت از بررسی و تبیین تأثیر جهان‌بینی و فرهنگ بر معماری و شهرسازی می‌باشد (نقی زاده،

۱۳۷۹) در این زمینه سؤالات متعددی قابل طرح‌اند که پاسخ آنها بیانگر میزان تأثیر جهان‌بینی و فرهنگ بر شکل‌گیری محیط زندگی و روابط بین انسان، محیط و بین اجزاء محیط است. اهم این سؤالات عبارتند از:

- آیا نباید معماری و شهر از نظر روابط اجتماعی بین مردم و مردم و مدیران شهر، تجلی‌گاه نظام ارزشی و فرهنگی مورد قبول جامعه باشد؟
- آیا هنر، معماری و شهر از نظر کالبدی نباید بازگو کننده‌ی هویت، نظام ارزشی، باورها و فرهنگ جامعه باشند؟

- آیا هنر، معماری و شهر نباید با جهان‌بینی، فرهنگ و هنجارهای جامعه همراه و هماهنگ باشند؟
- آیا هنر، معماری و شهر می‌توانند از نظر کالبدی با مظاهر و

بنیان‌های اعتقادی و فرهنگی جامعه در تضاد و تقابل باشند؟
- آیا جامعه نباید در عمران و آبادی، تعالی شهر و محیط زیست خود مستقیماً دخالت داشته باشد؟
- آیا نباید نگرش انسان به عالم هستی و محیط در برنامه ریزی و طراحی مد نظر قرار گیرد؟
- آیا محیط زندگی نباید از نظر عملکرد، ماهیت، شکل، ارتباطات و نظایر آنها برای شهروندان قابل درک و فهم و تجلی‌گاه ارزش‌ها و عامل احراز هویت آنها باشد؟
- آیا شهر نباید واجد معنایی باشد که این معنا را از فرهنگ اهل خویش اخذ نموده باشد؟

- آیا در جوامع و مناطق توسعه یافته (از نظر صنعتی) هنر، معماری و شهرسازی به سوی یک الگوی واحد جهان‌شمول، جهان وطن و عاری از هویت فرهنگی پیش رفته و می‌رود؟
- آیا با روش‌های پیشنهادی مدرنیست‌ها و دیدگاه‌ها و جهان‌بینی مکانیکی آنها می‌توان محیط و فضای منطبق با فرهنگ، مذهب و هویت مناسب و درخور جامعه ایرانی ساخت؟

اشکالی که شناسایی ویژگی‌های معماری و محیط اسلامی (آن گونه که باید باشد) را برای برخی محققان دشوار می‌نماید، این است که بسیاری در مطالعات خود درباره‌ی شهرهای دوره‌ی اسلامی تنها یکی از جنبه‌های مرتبط با انسان یا جامعه یا محیط را مبنای بررسی‌ها و تحقیقات خویش قرار داده‌اند. اگر چه هر کدام از این جنبه‌ها در جای خود اهمیت ویژه‌ای دارند، اما همه‌ی عوامل و به عبارتی عامل منحصر به فردی که کالبد، فضا و محیط مصنوع اسلامی را شکل می‌دهند، نیستند. برای توجه خاص به شرایط اقلیمی و پاسخگویی مناسب به آنها، عنایت

به شرایط اقتصادی و تولید، توجه به مسائل فنی و روش‌های ساخت، دخیل دانستن طبقات اجتماعی، درجه اهمیت و مرکزیت شهر از نظر سیاسی، یا بسیاری مسائل دیگر، هر کدام به نوعی محققان را متوجه خود کرده و آنها را از توجه به سایر عوامل باز داشته‌اند. در حالی که همان‌گونه که در مطالعه‌ی انسان (عالم صغیر) یا کائنات (عالم کبیر) عمل نموده و به حکم عقل و علم برای شناسایی آنها و ارتباط اجزاءشان با یکدیگر بسیاری از اصول، زمینه‌ها و روابط، تواما مدنظر قرار می‌گیرند، معماری و شهر نیز می‌باید به همان طریق مورد مطالعه قرار گیرد و همه‌ی جوانب فرهنگی، اقتصادی، اقلیمی، سیاسی، زمانی، مکانی و تاریخی با هم مورد توجه



قرار گیرند. ضمن اینکه ویژگی‌های این زمینه‌ها نیز می‌باید بر پایه‌ی تعالیم اسلامی و فرهنگ جامعه‌ی اسلامی تبیین شوند.

آنچه مسلم است، بین تولیدات انسان از جمله هنر، معماری و شهرسازی با فرهنگ و جهان‌بینی‌اش ارتباط و همبستگی وجود دارد. با این تذکر که برخی متفکران اعتقاد به تأثیر فرهنگ و جهان‌بینی جوامع بر ویژگی‌های محیط مصنوع ساخته‌ی آنها دارند: (پیرنیا، ۱۳۶۹ و ۱۳۷۲، بوركهارت، ۱۳۷۲ الف و، Nasr, 1973, Fathy, 1984, Hakim, 1986, Naghizadeh, 1995, Aminzadeh, 1995). گروهی معتقدند این معماران و طراحان هستند که باید فرهنگی خاص را به جامعه‌ی لقاء نمایند (محمدرضا جودت و همکاران، ۱۳۷۲). به عبارت دیگر با هر تفکری، رابطه‌ی عامل فرهنگ با تولیدات انسان از جمله محیط مصنوع، ارتباطی تنگاتنگ است. عقیده‌ی گروه اول با توضیحاتی مورد تأیید می‌باشد، اما در مورد گروه دوم ذکر نکته‌هایی چند روشن‌تر خواهد بود. این درست است که بگوئیم معماران، شهرسازان یا طراحان محیط قادر به ایجاد تغییر در فرهنگ جامعه یا بنیاد فرهنگی جدید هستند. چرا که اینان با توجیحات و ترویج گروهی از انبیه و محیط - به ویژه در عصر حاضر که یکی از ویژگی‌های بارز آن مدرگرایی و مصرف‌گرایی است - قادر خواهند بود تا در رفتار و فرهنگ جامعه تأثیر بگذارند و دگرگونی‌هایی را باعث شوند. عامه‌ی مردم نیز که از مبانی نظری و فلسفی الگوهای جدید و تأثیرات آنها بر رفتار و تفکر انسان غافلند، این الگوها را که به هر حال توسط عده‌ای تحصیل کرده و متخصص ارائه شده، می‌پذیرند. عده‌ای نیز که در پی داشتن چیزهایی سواى آنچه دیگران دارند، می‌باشند به رونق این الگوها کمک می‌کنند. برخی نیز آنچه را جدید است و از مغرب زمین آمده نشانه‌ی ترقی و پیشرفت می‌دانند. آنان گاهی حتی با حسن نیت و آرزوی مقابله یا همسری با ممالک صنعتی پیشرفته به ترویج این الگوها کمک می‌کنند. با این حال نکته‌ی مهم این است که این الگوهای جدید ریشه در فرهنگ ملی داشته و طراحان نه تنها سعی در گسستن از فرهنگ دینی و ملی جامعه، بلکه برعکس باید همت‌شان متوجه زدودن خرافه‌ها، اشکالات و کاستی‌های محیط مصنوع موجود در انطباق با فرهنگ ملی قرار گیرد. در این صورت این نظریه که طراح در تغییر یا بهتر بگوئیم اصلاح، تعالی، تکامل و پویایی فرهنگ جامعه نقش دارد، امری پسندیده است. اگر انکار تأثیر فرهنگ بر هنر و معماری و شهرسازی و به طور متقابل تغییر فرهنگ جامعه به معنای اهتمام در نابودی ارزش‌ها و اصول فرهنگ اسلامی - ایرانی باشد، باید به نحو مقتضی آگاهی لازم را به جامعه داد و آن را در برابر تهاجم آرایى که فرهنگ دینی و ملی‌اش را به اضمحلال خواهند کشاند، ایمن نمود.

روند کاربرد صفت اسلامی برای هنر، معماری و شهر

علاوه بر آنچه در مقدمه آمد و فحوای آن بیانگر تأیید تأثیر تفکر اسلامی در پدید آمدن آثاری در این زمینه بود، در ادبیات موجود آنهایی که به صراحت و برای اولین بار از صفت اسلامی نام برده‌اند، غریبان (غیر مسلمانان) می‌باشند. برای مثال، در مورد رواج

صفت اسلامی برای شهر می‌توان گفت که رواج تعبیر شهر اسلامی برای مجتمع‌های زیستی مسلمانان با این فرض که از نظر کالبدی تجلی خاصی از اصول و ارزش‌های اسلامی بوده و به این ترتیب از مجتمع‌های زیستی سایر تمدن‌ها و فرهنگ‌ها متمایز می‌باشند، از قرن نوزدهم میلادی و به وسیله‌ی مستشرقان آغاز شد. این تعبیر در مورد شهرهای ساخته شده توسط مسلمانان و محل زندگی آنان به مرور زمان در ادبیات تبعات شهری بررسی سکونت‌گاه‌های مسلمانان بر این اساس که با حریم فیزیکی یا ذهنی خاص خود تجلی جامعه و فرهنگی جدا از سایر تمدن‌ها می‌باشند با معرفی خاورشناسان از قرن نوزدهم میلادی به بعد در ادبیات غرب تثبیت شد. این تعبیر و نتایج مطالعات کسانی چون ون گرانام (Von Grunebaum, 1955)، و برادران مارکیس (Marcais, George, 1945, Marcais Willam, 1928)، علت اصلی معرفی و رواج الگویی خاص برای شهر اسلامی در اوایل قرن گذشته‌ی میلادی گردید. این نظریه به انحاء مختلف با دیدگاه‌های گوناگون مورد تأیید یا نقد و حتی انکار قرار می‌گیرد. شاید علت اصلی آن در مبانی فکری و میزان تسلط آنها بر تعالیم و جهان‌بینی اسلامی باشد. هم‌چنین اشتباه در مترادف دانستن اسلام با عرب و عدم توجه به امکانات تجلی متفاوت تعالیم اسلام در زمان‌ها و مکان‌های متفاوت در ارائه این نظرات مؤثر بوده اند. به نمونه‌هایی از این قضاوت‌ها اشاره می‌شود:

براون معتقد است که: «اگر چه مسلمانان ممکن است در برخی مناطق بیش از سایر ادیان مانند مسیحیت به ارزش‌های مذهبی و ارگان‌های مذهبی پای‌بند باشند، اما اینکه هر چیزی حتی شهر را برچسب اسلامی بزنیم در واقع نسبت دادن یک واکنش فرهنگی ضعیف به مردمی است که اغلب دارای میراث فرهنگ غنی بوده‌اند» (Brown, 1937).

- لاپیدوس در آثار متفاوت مکتوب خویش به ساختار قومی - اجتماعی و اقتصادی شهرهای مسلمانان به مثابه اصیل‌ترین علت شکل‌گیری مجتمع‌های آنان اشاره می‌کند (Lapidus, 1988) - کوبان به عنوان نمونه‌ای از تفکری که منکر تأثیر دین و به ویژه اسلام در شکل‌گیری محیط فیزیکی می‌باشد منکر هر گونه ارتباط قوی و تأثیر جهان‌بینی اسلامی (به مثابه فلسفه‌ی حیات) و مفاهیم روحانی و معنوی و متافیزیکی آن با شکل‌گیری محیط فیزیکی بوده و این گونه مطرح می‌نماید که «فرهنگ اسلامی در شکل دادن به محیط زندگی مسلمانان هیچ گونه نقشی ایفاء ننموده و مهم‌ترین نقش توسط سوابق تاریخی و میراث فرهنگی اعمال می‌گردد» (Kuban, 1980).

نکته‌ی دیگر اذعان بر وجود هنر، معماری و شهر اسلامی از سوی غیرمسلمانان است. اهمیت این اعتراف از آن رو است که توسط کسانی مطرح می‌شود که از بیرون به مجتمعی می‌نگرند و آن را واجد ویژگی‌ها و هویتی می‌یابند که به هر حال نشأت گرفته از فرهنگ و تعالیم اسلام بوده و با آنچه خود آنها دارند تفاوت دارد. اینان به دلیل زیستن در مجتمعی غیر اسلامی (و نه الزاماً ضد

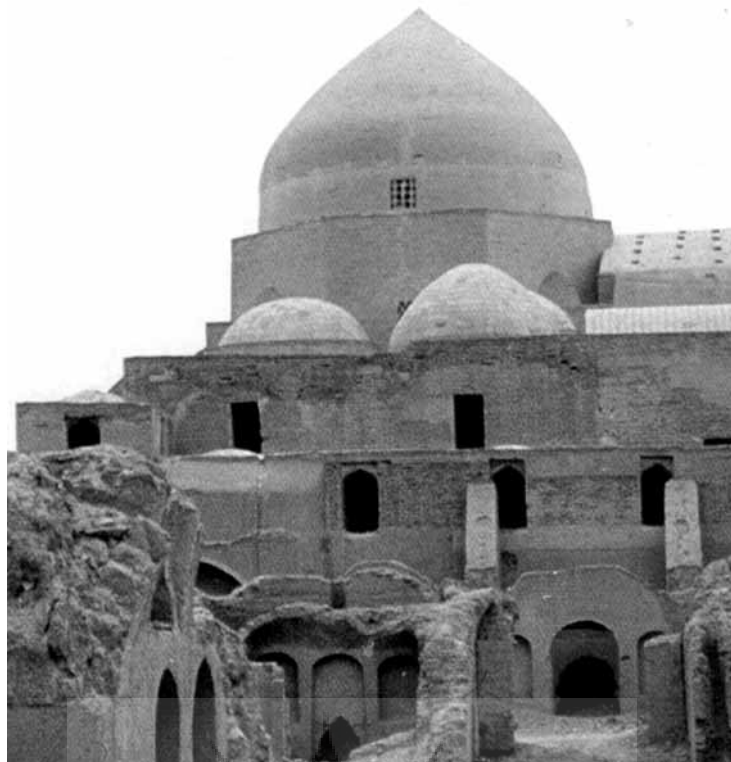
اسلامی) به خوبی و بهتر از کسی که تمام عمرش را در یک مجتمع اسلامی زیسته می‌توانند وجه تمایز هنر، معماری و شهر اسلامی را با ماوای خویش بیان کنند؛ اگر چه نتوانند مبانی و منشأ ایجاد آن را درک کرده و توضیح دهند (Antoniou, 1981, Clement, 1990, Creswell, 1988). استفاده از این نظرات می‌تواند کمک مؤثری در مجاب کردن افرادی نیز داشته باشد که متوجه آن‌سوتر هستند تا توجیه و تأیید آنچه را که خود دارند از آنها بشنوند و به قوت قلبی دست یابند. معنای این سخن این نیست که این افراد به کنه مطالب و مبانی نظری هنر، معماری و شهرسازی اسلامی (به ویژه آن گونه که باید باشند) دست یافته اند، بلکه نکته مهم این است که اینان متوجه تفاوت بارز هویت هنر، ابنیه و شهرهای خودشان با عمارات و شهرهایی شده اند که مسلمین بنا نهاده اند. آنان بر این باورند که تعلیمات و فرهنگ اسلامی نقشی اساسی در ظهور مدنیتی خاص ایفاء نموده که آن را تمدن اسلامی و زیر مجموعه‌ها و عناصر آن را معماری، شهرسازی، علوم، فلسفه و هنر اسلامی نامیده‌اند؛ اگر چه اینها (با شدت و ضعف‌هایی) ممکن است، آن ویژگی‌هایی را که مدن نظر اسلام است در خود نداشته باشند.

با عنایت به موارد مزبور مشخص می‌شود که مشکل اساسی فقدان مبانی نظری مدون شامل اصول، ارزش‌ها، مفاهیم و معیارهایی است که مورد استفاده دست اندرکاران برای طراحی، برنامه ریزی، ارزیابی ایده‌ها و الگوهای وارداتی و در نهایت ارائه‌ی تعریفی جامع و کامل برای هنر و معماری و شهر اسلامی قرار گیرد. به طور اجمال با توجه به متغیرهایی همچون زمان، مکان، درجات متفاوت ادراک و تفسیر مفاهیم و ارزش‌های اسلامی، شرایط اجتماعی، شرایط اقلیمی، عوامل اقتصادی، ویژگی‌های فن آوری در دسترس، توان متفاوت جوامع در تجلی کالبدی بخشیدن به اصول و ارزش‌های اسلامی، و بسیاری متغیرهای دیگر نمی‌توان الگوی فیزیکی واحدی را به عنوان الگوی ثابت و لایتغیر محیط زندگی اسلامی برای همه زمان‌ها و مکان‌ها و جوامع اسلامی ارائه کرد. مهم این است که می‌توان (و باید) اصول و معیارهایی را در باید‌ها و نبایدها (اوامر و نواهی) معرفی کرد و جوامع اسلامی را در انتخاب مباحات با توجه به شرایط هر کدام مختار دانست، حتی جوامع مسلمانان در نحوه‌ی پاسخگویی به اصول و معیارها در صورت اطمینان از عدم خدشه به آنها و با لحاظ داشتن همه‌ی شرایط موجود جامعه خود آزاد خواهند بود. به یقین مبانی طراحی و ساخت محیط زندگی (بنا، عمارت و شهر) اسلامی وجود دارد و باید تدوین شود، و آنچه از لحاظ داشتن این مبانی در جای‌جای ممالک اسلامی به وجود خواهد آمد شهر یا محیط مناسب زیست مسلمانان آن دیار خواهد بود.

فرایند استفاده از تعالیم اسلامی برای تولید هنر، معماری و شهر اسلامی

در ابتدا به اشکالی که بسیار شنیده می‌شود اشاره می‌شود. عده‌ای بر این ادعا هستند که اسلام واجد هنر - به ویژه معماری و شهرسازی- نبوده و نمی‌توان هنر و معماری را به صفت اسلامی

متصف نمود. استدلال هم این است که عرب‌های مسلمان که به فتح سایر ممالک آمدند بدون سابقه‌ی هنر و معماری بودند، و معماری و هنر ممالک مفتوحه به نام هنر و معماری اسلامی معروف شدند. چهار طاقی؛ گنبد شد، کاخ؛ دارالاماره شد، و از این قبیل تغییرات. اشکال اصلی این استدلال این است که «اسلام» مترادف با «عرب» فرض می‌شود و بدیهی است که این فرضی کاملاً ناجاست. اشکال بارز دیگر این تفکر آن است که اینان نیز همچون کسانی که به آثار برجای مانده از مسلمانان در ممالک اسلامی، معماری و هنر اسلامی اطلاق می‌کنند، برای هر هنری الگو و کالبدی فیزیکی و مادی ثابت و برخی موارد لایتغیر قایل هستند. این تفکری کاملاً نادرست است، و با روح اسلام و تعالیم وحیانی آن، که اصولی جاوید (و نه اشکال فیزیکی مادی واحد و ثابت) را برای زندگی انسان در همه‌ی زمان‌ها و مکان‌ها مطرح می‌نماید، در تضاد می‌باشد. آنان فکر می‌کنند چون شکلی (مثلاً چهار طاقی) از غیر مسلمانان اخذ شده پس اسلام هنر و معماری ندارد. اینان بر این باورند که هر چه به شکلی خاص (مثلاً قوس و گنبد) باشد، اسلامی است. در حالی که اسلام اصولی را مطرح می‌نماید که در هر زمان و مکانی تفسیر و کالبد خاص خود را دارند. مهم وحدت است، عدالت است، تعادل و هماهنگی است، حفظ حرمت انسان است، متذکر بودن اثر هنری است، و رجحان معنویت بر مادیت و رهایی انسان و نجات او از غفلت و جهالت است. به بیان دیگر، از آنجایی که «معماری آشکار سازنده‌ی هستی‌شناسی، ارزش‌ها و هویت آن فرهنگی می‌گردد که معمار به آن تعلق دارد» (ندیمی، ۱۳۷۸، ص ۲۰) در انتساب سبک یا اثری خاص به یک جهان بینی و فرهنگ یا یک ملت باید به دنبال شناسایی اصول و معانی بود و نه در فکر ظاهر، کالبد و جسد آن. این تفکر و انتظار نابیجایی است، و در هیچ مقطعی از تاریخ و در هیچ نقطه‌ای از جهان سابقه نداشته که یک دین یا مکتبی فکری یا جهان بینی ای خاص، الگوهای فیزیکی و کالبدی واحد و مشخصی را ابتدا به ساکن ابداع کرده و آنان را برای جنبه‌های مختلف زندگی پیروان خویش در نقاط مختلف و زمان‌های گوناگون معرفی نماید. بلکه هر جهان بینی، مبانی، اصول و ارزش‌هایی را بیان نموده، و این پیروان و معتقدین بوده اند که مواد و ابزار و اشکال و قوانین و علوم و هنرها را در جهتی به کار گرفته‌اند تا محیط را مناسب زیست خویش نموده و آن را همراه و یاری رساننده به هدفی که آن مکتب برایشان تعیین نموده است، بنمایند. در نتیجه، وضعیت موجود و تاریخ خود، و تعلیماتشان از دیگران را همچون مواد اولیه به کار گرفته و با تغییر و استحاله‌شان معنا و فضا و عناصر و شکل و بیانی نو و در خور و همراه با تفکر و باورهای خویش به وجود آورده اند. هنر، فلسفه، علوم، معماری، شهر، لباس، روش زیست اسلامی و مسلمانان نیز از این قاعده مستثنی نمی‌باشند. در واقع قومی از مسلمانان یا فردی خاص اینها را به وجود نیاورده، بلکه آنچه پدیدار شد حاصل رواج و تأثیر تفکر اسلامی بود که البته ممکن است با شرایط زمانی و مکانی خاص به صورت تفاسیر محلی و زمانی خاص ظهور و بروز نموده باشند.



نکته‌ی دیگر این که محیط و فضای زندگی آمیزه‌ای از انسان، طبیعت و محیط مصنوع است، که فرهنگ و جهان‌بینی مردم به عنوان بستر و فضایی که این عناصر در آن غوطه‌ور هستند، ایفای نقش می‌نماید. در واقع جهان‌بینی و فرهنگ، اصول ارتباط عناصر طبیعی و مصنوع با یکدیگر و با انسان را تبیین می‌نمایند. نقش انسان از آن لحاظ اهمیت اول را به خود اختصاص می‌دهد که بدون وجود او اساساً محیط و فضای زندگی معنایی نخواهد داشت. در این رابطه، آنچه از نظر روحی و جسمی بر انسان تأثیر می‌گذارد یا تأثیر می‌پذیرد و هم‌چنین روابطی که این تأثیر و تأثر از طریق آنها به منصفی ظهور می‌رسد از قبیل فعالیت‌های انسان، رفتارهای او، روابط اجتماعی، ادراکات انسان از محیط، و نظایر آنها اهمیت خاص دارند. در مرحله‌ی بعدی عناصر انسانی ساخته‌ی محیط یا به عبارتی کالبد و فضای ایجاد شده توسط انسان قرار دارند. این عناصر از آن جهت مهم هستند که تجلی‌گاه فرهنگ و ارزش‌های حاکم بر جامعه، متأثر از جهان‌بینی غالب بر جامعه، تأثیر گذار بر رفتارهای فردی و جمعی، بیانگر درجه اهمیت فرد و جامعه، و مبین بسیاری امور معنوی می‌باشند. در مرتبه‌ی بعد، طبیعت قرار دارد. طبیعت، مشتمل بر عناصر طبیعی و هم‌چنین قوانین حاکم بر آن، در شکل دادن فضای زندگی نقشی مهم ایفاء می‌نماید. نحوه‌ی نگرش انسان به طبیعت و عناصر آن، رابطه‌ی ای که انسان می‌تواند یا باید (در یک جهان‌بینی خاص) با طبیعت داشته باشد، ارتباط و تناسب طبیعت با عناصر ساخته‌ی انسان، از عوامل مؤثر بر شکل‌گیری محیط و فضای زیست او بوده (نقی زاده، ۱۳۷۸)، و جملگی از موضوع‌های مهمی هستند که جهان‌بینی حاکم بر جامعه مبین آنها می‌باشد. مجموعه‌ی این نگرش‌ها و هم‌چنین اعمال برآمده و هدایت شده توسط این جهان‌بینی در رابطه با طبیعت و محیط را می‌توان به عنوان بخش مهمی از فرهنگ جامعه مطرح

نمود که این فرهنگ در واقع فضا و بستر فعالیت‌های انسان است. همگی این مقوله‌ها و ارتباطات متقابل آنها با یکدیگر موضوع‌هایی هستند که مورد نظر شارع مقدس اسلام بوده و در همه‌ی این زمینه‌ها اظهار نظرهای صریح و روشنی وجود دارد.

آنچه مسلم است تعالیم اسلامی در باب عناصر چهارگانه‌ی مزبور (انسان، فرهنگ، طبیعت و محیط مصنوع) و ارتباط بین آنها، گاه با ذکر جزئیات و گاه به صورت کلیات، اصول و معیارهایی را معرفی و تبیین می‌نماید که به کار بستن آنها مستلزم ایجاد محیط و فضایی است که بتواند ضمن تجلی کالبدی بخشیدن به آنها محیطی با هویت و متمایز را نسبت به محیط‌هایی که بر مبنای اصولی منبعث از سایر جهان‌بینی‌ها ایجاد می‌شوند، به وجود آورد. بسیاری از محققان به تأثیر فرهنگ بر هنر، معماری و شهرسازی تأکید نموده‌اند. اگر چه برخی، از مواضع افراطی اولیه‌ی خود عقب‌نشسته‌اند، لکن تأثیر نقش فرهنگ بر محیط مصنوع - به ویژه در جوامعی با فرهنگ غنی‌تر، کهن‌تر و مبتنی بر اعتقادات دینی و معنوی - بیشتر و غیر قابل انکار می‌نماید.

در اینجا سؤالاتی برای نمونه ذکر می‌شود که پاسخگویی به آنها به شفافیت بحث کمک خواهد کرد. البته پاسخ این سؤالات به دلیل بدهت و شفافیت آنها در این مبحث مختصر نیامده است. خواننده‌ی فرهیخته و حتی کسی که اندک آشنایی با اسلام یا هر دین دیگری داشته باشد می‌داند که در تفکر و تعالیم اسلامی به یقین برای این سؤالات پاسخ‌های روشن و واضحی وجود دارد.

- آیا در فرهنگ اسلامی عناصر طبیعی معنا و مفهومی دارند یا نه؟

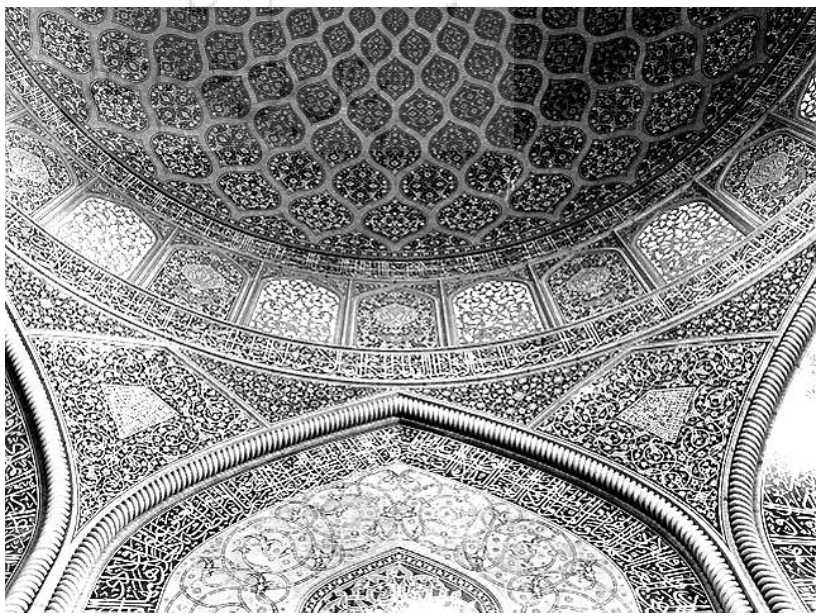
- آیا نحوه‌ی ارتباط انسان با طبیعت و عناصر آن ارتباطی خاص و تعریف شده است یا خیر؟

- آیا طبق تعالیم اسلامی اصولی بر بهره گیری از طبیعت حاکمند یا خیر؟
 - آیا انسان مختار است هر گونه که بخواهد در طبیعت، عناصر آن و تولیداتی که با تغییر و تبدیل عناصر طبیعی حاصل می‌آیند، تصرف نماید؟
 - آیا تعالیم اسلامی در چگونگی توجه به جنبه های معنوی و مادی زندگی که عمدتاً در فضاهای شهری انجام می پذیرند، دستوراتی دارند یا نه؟
 - آیا در زمینه ی تقلید از بیگانگان - به ویژه کفار و مشرکان - و به شکل آنها در آمدن، که یکی از مصادیق بارز آن محیط زندگی است، تعالیم اسلامی توصیه هایی را ارائه می دهد یا خیر؟
 - آیا در متون اسلامی ویژگی هایی برای یک شهر و مجتمع انسانی به گونه ای که مناسب زیست بندگان خدا باشد، ذکر شده است یا خیر؟
 - آیا افراد یک جامعه و همسایگان مختارند هر گونه که می خواهند در شهر به کار و فعالیت بپردازند، حرکت کنند و ساختمان بسازند؟
 - آیا امنیت فقط امنیت در مقابل اشرار است، یا می توان آن را به امنیت در مقابل حوادث و بلایای طبیعی، امنیت در مقابل ساخته های انسان، امنیت روانی، امنیت فرهنگی و سایر مصادیق امنیت تعمیم داد؟
 - آیا بین نیازهای تعریف و تحدید شده ی انسان طبق تعالیم اسلامی و فضاها و عملکردهایی که محل تأمین این نیازها هستند، می باید ارتباطی وجود داشته باشد یا خیر؟
 - آیا می توان در متون اسلامی تعریفی از زیبایی یافت و ارتباط و تباین آن را با زیور، زینت، خودنمایی، تعجب، و نظایر آنها مشخص کرد یا خیر؟
 - اهمیت فرد، خانواده، فامیل و اجتماع در فرهنگ اسلامی کدام

است و ارتباط این گروه ها با یکدیگر چگونه تعریف شده اند؟
 - آیا اگر در متون اسلامی به ویژگی های فنی و هندسی ابنیه و فضاها از جمله ابعاد، شکل، مصالح، رنگ و ... به طور اخص و موردی اشاره نشده باشد، جامعه اسلامی مجاز به انتخاب و طرح و ساخت هر نوع اندازه، شکل، رنگ، مصالح، و تناسبات می باشد یا خیر؟
 - آیا اصول و ارزش هایی را که اسلام مطرح می نماید، خاص قلمرویی ویژه از زندگی هستند، یا اینکه هر اصل و ارزشی می تواند در قلمروهای متفاوت مصداق خود را داشته باشد؟
 - و بسیاری سؤالات دیگر.

یکی از علل بروز توهم فقدان نظریه در آراء اسلامی در مورد هنر، معماری و محیط زندگی این است که برخی محققان با معیارهای خاص و بدون شناخت و آگاهی از هنر و معماری مسلمانان به تجزیه و تحلیل و معرفی آن پرداخته اند. برای نمونه اگر چه شرق شناسان برخی مختصات هنر رایج در میان مسلمانان را هنر تزئینی نامیده اند، لکن باید توجه داشت که این اصطلاح و تعبیر ناشی از فقدان آگاهی آنان به رموز و معنی این گونه هنرها است که صرفاً راهی برای بیان توحید است (امین زاده و دیگران، ۱۳۷۹) این هنرها راهی را برگزیده اند تا به تعبیر بورکهارت، هیچ عنصری نتواند «من» بگوید (بورکهارت، ۱۳۷۲) عناصر این هنرها همچون تندیس ها و تصاویر و برخی فرم های هندسی مشخص و منفرد نیستند که به گونه ای خویش را مطرح نمایند، یا حتی بخواهند توسط خود ارزشی معنوی را بیان کنند، بلکه عناصر و اجزاء این هنرها آن چنان در کلیت و کثرت موجود مستحیل شده اند که تنها می توانند به وحدت و در نتیجه، به توحید اشاره نمایند. مهم تر آنکه هنر اسلامی از قید فردیت هنرمند و حتی زمان و حوادث آزاد است. نگاهی به هنر خطاطی یا طرح های اسلیمی (و حتی شعر) به وضوح نشان دهنده ی لازمان و لامکان بودن آنهاست که نمی توانند به چیزی جز توحید اشاره نمایند. حتی در

تجزیه ها نیز که به هر حال به وقایعی خاص از جمله حماسه ی عاشورای سالار شهیدان (ع) و یارانش اشاره دارند، مشاهده می شود که به تبعیت از «کل یوم عاشورا و کل ارض کربلا» زمان و مکان غایب است. تماشاچیان بازیگرند و بازیگران تماشاگر شمر تجزیه برای حسین (ع) و مصائب او می گویند، و زمان های نوحه ها و مرثیاتی همه حال هستند. بدون انکار تأثیر و نقش عواملی چون متغیرهای محیطی، اقلیم، زیربنای اقتصادی، سابقه ی فرهنگ معماری بومی، کثرتی از عملکردها، فرم ها، سبب ها و الگوها در شکل گیری سازمان کالبدی فضایی و بافت فیزیکی شهرهای تاریخی مسلمانان، توجه به نکاتی اساسی ضرورت دارد. اولاً نمی توان



و نباید از عامل فرهنگ و جهان بینی بر شکل گیری و تکامل هنر و معماری غفلت ورزید، ثانیاً با توجه به مطلق نبودن تسمیه‌ی هنر و معماری و شهرهای دوره‌ی اسلامی نمی‌توان همه‌ی آنها را شهر اسلامی نامید، و ثالثاً بین آنچه که متصف به اسلامی است با آنچه به صفت عربی قبل (و حتی بعد از) اسلام متصف می‌باشد تفاوت است. به این ترتیب بینش‌ها و فرهنگ مشخص مذهبی متأثر از تفکر اسلامی نیز عامل مهم دیگری در شکل گیری محیط زندگی (شهر و معماری) مسلمانان، یا شهر و محیط مناسب زندگی آنان می‌باشد. اگر چه (همان گونه که گفته شد) تحقیقات و مطالعات انجام شده در این مقوله محدود هستند، این گونه تحقیقات از تقریباً سه دهه‌ی قبل آغاز شده که امید به افزایش آن می‌رود. برای مثال، مطالعات بسیم حکیم به تأثیر فقه مالکی در ساختار فضایی شهر تونس (Hakim, 1986)، و مطالعات مختصر گلزار حیدر به تأثیر فقه در تجلی شهر ایده‌آل اسلامی می‌پردازد (Haider, 1984)، هم‌چنین می‌توان از مطالعات انجام شده در مورد تأثیر وقف بر ساختار شهر مسلمانان از نظر فقه حنفی نام برد (Akbar, 1988). افزون بر اینها مطالعات انجام شده از سوی بوركهارت، نصر، و برخی دیگر از محققان بیانگر تأثیر شدید تفکر اسلامی بر ظهور هنر و معماری اسلامی است.

نکته‌ی قابل توجه اینکه غالب محققانی که عامل یا عواملی خاص (جدای از تعالیم اسلامی) را بر شکل گیری شهرهای مسلمانان (که خود آنها را شهر اسلامی نامیده‌اند) دخیل و مؤثر دانسته‌اند، به همراه کسانی که به تأثیر عرفان و فلسفه‌ی اسلامی بر شکل گیری محیط زندگی مسلمانان معتقد هستند، از تأثیر باورها و ارزش‌های مورد اعتقاد جامعه و هم‌چنین از تأثیر سمبل‌های معنوی بر شکل گیری سازمان فضایی کالبدی و شکل شهرهای مسلمانان سخن گفته‌اند (Ardalan, and Bakhtiar, 1973) و (Nasr, 1973) علاوه بر این محققان، دیگران نیز از جمله ابولقود به این مسأله‌ی مهم اشاره کرده‌اند (Abu-Lughod, 1983) او بر این باور است که: «در فرهنگ اسلامی یک ساختار قوی در بیان فضا وجود دارد» (Abu-Lughod, 1983).

استفاده‌ی ایرانیان از تعالیم اسلام برای شکل دادن محیط زندگی خود

مروری اجمالی بر مطالعات انجام شده در مورد شهرها و معماری تاریخی قبل از اسلام در غالب ممالک حکایت از مغایرت یا عدم تشابه همان شهرها و عماراتشان با شکل تغییر یافته‌شان پس از اسلام دارند، که برای نمونه می‌توان به آثار ایرانیان یا فلسطین و شام اشاره نمود. (پیرنیا، ۱۳۷۹، ص ۲) بدون دخول در ویژگی‌های قبل و بعد از اسلام هنر و معماری جوامع که در منابع مختلف ذکر شده و اینکه در سایر مباحث این نوشتار ذکر آن به میان آمد، تنها به این موضوع اشاره می‌شود که تأثیر تفکر اسلامی بر تحولات هنر، معماری و شهرسازی مسلمانان امری انکار ناپذیر است. برای نمونه مرحوم پیرنیا هنر اسلامی را در چهار مکتب اصلی (شام، مغرب، مصر

و ایرانی با حوزه نفوذی از بین النهرین، ایران کنونی، ماوراء النهر، شیخ نشین‌های خلیج فارس و حتی هند و اندونزی) طبقه بندی می‌کند. (پیرنیا، ۱۳۷۹، ص ۱۰) این موضوع علاوه بر آنکه تأثیر تفکر اسلامی به عنوان یک جهان بینی را روشن می‌کند، بیانگر استفاده‌ی مسلمانان از آن دسته از فرم‌ها و اشکال بومی و ملی خویش است که نه تنها تقابلی با تفکر اسلامی نداشته، بلکه فراتر از آن توان تجلی کالبدی بخشیدن به معارف اسلامی را داشته‌اند.

تعالیم اسلامی، برای ادامه حیات انسان‌ها در زمان‌ها و مکان‌های مختلف اصول لایتنیری را بیان می‌نماید که این اصول را عمدتاً در نیازهای انسان، در نحوه‌ی زندگی و اصول شکل دهنده‌ی روابط او با جهان خارج، در اهداف (نهایت) زندگی و در نقش انسان در زمین و هدف خلقت او می‌توان پی‌جویی نمود. آنچه نسبت به زمان و مکان و امکانات در اختیار، متغیر است روش‌های پاسخگویی به این اصول و ارزش‌های مستتر در آنها می‌باشد. بنابراین، برای ایجاد محیط اسلامی ابتدا می‌باید ویژگی‌های فضای مناسب زیست و زندگی مسلمانان برگرفته از تعالیم اسلامی، تعیین و تعریف شوند. در زمینه‌ی تماس با سایر تمدن‌ها، اغلب مسلمانان تجربیات و علوم سایر ملل و تمدن‌ها را با معیارها و ارزش‌های اعتقادی خویش محک می‌زدند و آنچه را موافق با باورهای خویش می‌یافتند می‌پذیرفتند و سپس چنان به استحاله‌ی آن همت می‌گماشتند که پس از مدتی هویت اسلامی به خود می‌گرفتند و به عنوان دانشی اسلامی معروف می‌شدند.

نتیجه گیری

از آنجایی که هنر و معماری ارتباط بنیادینی با فرهنگ و جهان بینی برقرار می‌نمایند، و افزون بر آن، به عنوان جلوه‌ای از هویت جامعه شکل می‌گیرند و ابراز وجود می‌نمایند، رابطه‌ی اسلام با هنر و معماری ایرانی، یا به عبارتی اتصاف هنر و معماری ایران به اسلام، و به بیان بهتر «اسلامیت» هنر و معماری ایرانی غیرقابل انکار است. نکته قابل توجه در این است که اگر چه هنر و معماری و شهرهای تاریخی ایرانی به صفت اسلامی متصف شده‌اند، اما حتی در صورتی که مبانی نظری طراحی و ساخت آنها کاملاً مستخرج از تعالیم اسلام باشند، چون در بسیاری موارد، کالبد و روابط آنها در دوران معاصر موضوعیت نداشته یا از اهمیت ضعیف‌تری برخوردارند، نمی‌توانیم و نباید آن آثار را الگوی ثابت و واحد و لایتنیر «اسلامی» بنامیم. بلکه ارجح آن است که آنان «آثار دوره اسلامی» نامیده شوند. زیرا با مطلق کردن آنها به نام الگوی اسلامی، امکان القاء این ذهنیت وجود خواهد داشت که اولاً هنر، معماری و شهر اسلامی الگویی واحد دارند، ثانیاً برای زندگی امروز مناسب نیستند و ثالثاً (در نتیجه) ایجاد آنها برای حیات اجتماعی امروز مسلمانان امری عبث است، پس توصیه‌ی نفی آنها و حرکت به سمت تکرار و تقلید الگوهای غربی که مکان مناسب زیست در عصر حاضر هستند، خواهد شد. با این حال، توصیه آن است که تمرکز بر شناسایی مبانی نظری، منبعث از تعالیم اسلامی قرار گیرد. در واقع آنچه مهم است «مبانی نظری» می‌باشد

- Abu-Lughod, Janet., "Contemporary Relevance of Islamic Urban Principles" in Germen A. (ed.). Islamic Architecture and Urbanism. King Faisal University, Dammam. 1983

- Akbar, Jamel. Crisis in the Built Environment: The Case of the Muslim City. Concept Media, New York, 1988

- Alsayyad, Nizar. Cities and Caliphs on the Genesis of Arab Muslim Urbanism. Greenwood Press. New York. 1991.

- Aminzadeh, B. G. The Concept of Unity in Islamic Religious Precincts.

Unpublished PhD Thesis. The University of New South Wales. Sydney. 1995.

- Ardalan, Nader and Bakhtiar, Laleh. The Sense of Unity. University of Chicago. 1973.

- Brown, Carl, "Introduction" in Brown, Carl (ed.) From Madina to Metroplis: Heritage and Change in the Near Eastern Cities. The Darwin Press, Princeton. 1973

- Haider, S. Gulzar. "Habitat and Values in Islam: A Conceptual Formulation of an Islamic City" in Sardar, Ziauddin (ed.), The Touch of Midas. Manchester University Press. Manchester. 1984.

- Hakim, Besim. Arabic- Islamic Cities: Building and Planning Principles. Kegan Paul International, London. 1986

- Kuban, Dogan. Prepared Community In Renata, Holod (Ed.). Toward an Architecture in the Spirit of Islam. The Age Khan Awards. Philadelphia. 1980.

- Lapidus, Ira M. A History of Islamic Societies. Cambridge University, Cambridge. 1988

- Marcais, Willam. "L Islamisme et La vie Urbaine" in L Academie des Inscriptions et Belles-Lettres: Comptes Rendus, Paris. 1928

- Marcais, George. "La Conception des Villes Dans L" Islam "in Revue d" Alger, Algiers. 1945

- Naghizadeh, Mohammad. Principles of Contemporary Islamic Urban Design. Unpublished PhD Thesis. The University of NSW. Sydney. 1995

- Nasr, Seyyed Hossein. Forward to The Sense of Unity. In Ardalan, Nader and Bakhtiar, Laleh. University of Chicago. Chicago. 1973

- Von Grunebaum, Gustave. "The Structure of the Muslim Town". In Islam: Essays in the Nature and Growth of a Cultural Tradition, Routledge and Kegan Paul, London. 1980.

که امروزه تفسیر و تجلی کالبدی خاص خود را طلب می‌نماید. یعنی همان اصول مزبور، تفکر توحیدی، تعادل و حرمت خانواده و انسان و نظایر آنها می‌باید مطابق امکانات و شرایط روز مورد توجه قرار گیرند. به این معنا که نه تکرار کالبد گذشته و نه (به استناد عدم کارایی آن) تقلید کورکورانه و تکرار نابجای الگوهای بیگانه درست است.

به این نکته بسیار مهم نیز باید توجه داشت که بین هنر و معماری مسلمانان و هنر و معماری اسلامی فرق است. اگر چه این تفاوت حتماً به صورت یک ضدیت کامل و تمام عیار نبوده و بسیاری از اصول، ارزش‌ها و معیارهای برآمده از فرهنگ اسلامی، در طراحی، شکل‌گیری، سبمل‌ها، ساخت و توسعه مجتمع‌های مسلمانان نقش ایفا نموده‌اند. بنابراین، به دلیل همین فقدان مصداق عینی مجتمعی که همه‌ی اصول اسلامی در آن مرئی بوده و عاری از هر گونه ناخالصی باشد، ارائه تعریفی صریح و ملموس از هنر و معماری و شهرسازی مشکل می‌نماید.

* این مقاله با استفاده از مطالعات انجام شده برای طرح تحقیقاتی «تدوین برنامه جامع بازشناسی و احیاء معماری و شهرسازی اسلامی» نگاشته شده است.

منابع:

- امین زاده، بهناز و دیگران (طرح پژوهشی)، کیفیت تجلی توحید در مراکز شهرهای ایرانی، دانشکده هنرهای زیبا، دانشگاه تهران، ۱۳۷۹
- بورکهارت، تیتوس. ارزش‌های جاویدان هنر اسلامی، (ترجمه‌ی سید حسین نصر)، در علی تاجدینی (گرد آورنده)، مبانی هنر معنوی، تهران: دفتر مطالعات دینی هنر، ۱۳۷۲
- پیرنیا، محمد کریم. شیوه‌های معماری ایرانی، تهران: مؤسسه نشر هنر اسلامی، ۱۳۶۹
- پیرنیا، محمد کریم. آشنایی با معماری اسلامی ایران، دانشگاه علم و صنعت ایران، تهران، ۱۳۷۲
- سیفیان، محمد کاظم. قاعده لاضرر و رعایت آن در معماری و شهرسازی اسلامی، مجله هنرهای زیبا، شماره ۳، بهار ۱۳۷۷
- [امام] علی بن ابیطالب (ع)، نهج البلاغه، ترجمه عبدالمحمد آیتی، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۷
- جودت، محمدرضا. و همکاران. معماری دیکانستراکشن، معماری دیکانستراکتیویست، پیام، تهران، ۱۳۷۲
- ندیمی، هادی. حقیقت نقش، نامه فرهنگستان علوم، شماره ۱۴ و ۱۵، پاییز و زمستان، ۱۳۷۸
- نقی زاده، محمد. نقش معنوی طبیعت در ظهور محیط زندگی اسلامی، مجموعه مقالات اولین همایش اسلام و محیط زیست، (۱۶-۱۵ آذر ۱۳۷۸، دانشگاه تربیت مدرس)، سازمان حفاظت محیط زیست، تهران، ۱۳۷۸
- نقی زاده، محمد. هویت: تجلی فرهنگ در محیط، مجله آبادی، شماره ۳۴ و ۳۵، پاییز و زمستان، ۱۳۷۸